

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه جلسه گذشته

در جلسه گذشته، احتمال دوم در تبیین معنای «سبعة أحرف» به معنای «سبعة أبواب» بیان شد، مستند این دیدگاه روایتی است که از ابن مسعود از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است و در آن، نزول قرآن از هفت باب و بر هفت حرف با همین مضامین ذکر شده است.

در تبیین عبارت «نزل القرآن من سبعة أبواب و على سبعة أحرف» در روایت ابن مسعود، لازم است «سبعة أحرف» به عنوان عطف تفسیری در نظر گرفته شود. اشکالات مرحوم خویی (رحمة الله علیه) بر این احتمال شامل ضرورت التزام به عطف تفسیری در روایت، تعارض با روایات دال بر نزول قرآن بر پنج حرف، و اضطراب حدیث از حیث مفاد و مضمون است. ایشان همچنین به عدم ارتباط مضمونی این احتمال با حکمت روایات «سبعة أحرف» و عدم قابلیت روایت ابن مسعود در رفع ید از ظاهر برخی روایات «سبعة أحرف» اشاره می‌فرمایند.

حضرت استاد ضمن رد اشکال دوم و سوم مرحوم خویی، اشکال چهارم و پنجم ایشان را وارد دانسته و این نکته را اضافه کردند که غایت مذکور در روایات، مبنی بر «ما لم تختتم آية عذاب برحمة» یا «آية رحمة بعذاب»، با «سبعة أبواب» سازگاری ندارد. بنابراین نمی‌توان «سبعة أحرف» در این روایات را بر معنای «سبعة أبواب» حمل کرد.

اهمیت بررسی روایات «سبعة أحرف»

هرچند، آیت الله خویی (قدس سره) می‌فرماید، این روایت در کتب روایی شیعه وارد نشده است؛ اما با وجود این، در کتاب شریف کافی موجود است. با صرف نظر از بحث سندی، این پرسش مطرح می‌شود که مدلول این روایات چیست؟ به ویژه آنکه برخی از معانی مطروحه، به تحریف قرآن می‌انجامد. برای نمونه، اگر خداوند متعال کتابی را نازل فرموده باشد و به افراد اختیار داده باشد که کلماتی مانند «حکیم»، «علیم»، «غفور» و «رحیم» را به جای یکدیگر به کار برند، یا در جایی که «تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ...» آمده است، «اقبلوا» بگویند، این چه تفسیری از قرآن کریم خواهد بود؟ این در حالی است که چنین روایاتی به علمای شیعه نسبت داده می‌شود.

به هر روی، با توجه به اهمیت این بحث و استناد صاحب جواهر (رحمة الله علیه) به این روایت در مسئله قاعده جمع، تلاش بر آن است تا معنای روشنی از آن ارائه گردد. رویارویی با علمای اهل سنت فرصت مناسبی را برای طرح این پرسش فراهم می‌آورد که منظور از روایات متعددی که در باب «نزل القرآن على سبعة أحرف» وارد شده است، چیست؟ آیا می‌توان پذیرفت که خداوند متعال، در مورد کتابی که «هُدًى لِلنَّاسِ» است و تا روز قیامت به عنوان معجزه باقی خواهد ماند، به مردم اجازه داده باشد که آن را با قرائت‌های گوناگون قرائت کنند؟ آیا اقتضای حکمت الهی آن نبود که فصیح‌ترین قرائت‌ها را برای نزول قرآن برگزینند؟ این همان نکته‌ای است که ائمه معصومین (علیهم السلام) بر آن تأکید فرموده‌اند: «نزل القرآن من عند واحد بحرف واحد». این دیدگاه در روایات ما نیز انعکاس یافته است و مرحوم آیت الله خویی (قدس سره) نیز در ابتدای بحث به آن اشاره

احتمال چهارم در معنای «سبعة احرف»

در احتمال بعدی، مرحوم خویی می‌فرمایند مراد از «سبعة أحرف»، «اللغات الفصيحة» یعنی نزول قرآن بر هفت لغت فصیح از جمله لغات قریش، هذیل، هوازن، یمن، کنانه، تمیم و ثقیف است. این قول را جماعتی از علمای اهل سنت، از جمله بیهقی، ابهری و صاحب قاموس، پذیرفته‌اند.

إن الأحرف السبعة هي اللغات الفصيحة من لغات العرب، و أنها متفرقة في القرآن فبعضه بلغة قریش، و بعضه بلغة هذیل، و بعضه بلغة هوازن، و بعضه بلغة اليمن، و بعضه بلغة کنانه، و بعضه بلغة تمیم، و بعضه بلغة ثقیف. و نسب هذا القول الى جماعة، منهم: البیهقي، و الأبهري، و صاحب القاموس.[1]

اشکالات مرحوم خویی بر این احتمال

1. منافات مورد روایات با این احتمال

آیت الله خویی (قدس سره) در اینجا سه اشکال بر این قول وارد می‌فرمایند. نخستین اشکال آن است که این معنا بر موردی از روایات مربوطه تطبیق نمی‌کند. ایشان می‌فرمایند:

ان الروایات المتقدمة قد عینت المراد من الأحرف السبعة، فلا يمكن حملها على أمثال هذه المعاني التي لا تنطبق على مورها.[2]

به نظر می‌رسد مراد ایشان این است که در برخی از روایات شامل «سبعة احرف»، غایتی برای این اختلاف قرائت ذکر شده است؛ مانند عدم اختتام آیه رحمت با آیه عذاب[3] یا بالعکس. یا در برخی دیگر آمده است: «انزل القرآن على سبعة احرف علیهم حکیم غفور رحیم»[4]، لذا ایشان می‌فرمایند اینکه اکنون بگوئیم مراد از احرف، لغات است، با مورد این روایات سازگاری ندارد. مورد این روایات آن است که می‌توان کلمه «علیم» را جایگزین «حکیم» نمود یا بالعکس، و یا آن غایتی که ذکر شد. این اشکال اول است.

2. منافات بعضی از روایات مشتمل بر «سبعة احرف» با این احتمال

دومین اشکالی که از سوی ایشان مطرح می‌شود این است که اگر کلمه «احرف» بر لغات حمل شود، با برخی از روایات مرتبط با «سبعة أحرف» همخوانی نخواهد داشت. این ناسازگاری از آنجا ناشی می‌شود که از عمر بن خطاب روایت شده است که بیان داشت: «نزل القرآن بلغة مُضَر». وی همچنین قرائت ابن مسعود را که «حتی حین» را به صورت «عتی حین» قرائت می‌کرد، مورد انکار قرار داد و در نامه‌ای به وی نگاشت که قرآن به لغت هذیل نازل نشده است و لذا، شایسته است که مردم به لغت قریش قرائت نمایند و از قرائت به لغت هذیل اجتناب ورزند. این مسئله با فصیح تلقی شدن تمامی لغات مذکور در این احتمال تناسبی ندارد. به این بیان که اگر واقعاً قرآن کریم به لغت هذیل و قریش و سایر لغات فصیح نازل شده بود، توجیهی برای نگارش چنین نامه‌ای از سوی عمر بن خطاب به ابن مسعود وجود نداشت. این اقدام عمر دلالت بر آن دارد که «سبعة أحرف» واجد معنایی غیر از لغات فصیح بوده است. به این بیان که اگر منظور از «سبعة أحرف»، هفت لغت یا لهجه بود، دلیلی برای انکار قرائت ابن مسعود توسط عمر وجود نداشت.

و ما روي عن عثمان أنه قال: «للرهب القرشيين الثلاثة، إذا اختلفتم أنتم و زيد بن ثابت في شيء من القرآن فاكتبوه بلسان قریش، فإنما نزل بلسانهم». و ما روي: «من أن عمر و هشام بن حکيم اختلفا في قراءة سورة الفرقان، فقرأ هشام قراءة. فقال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم هكذا أنزلت، و قرأ عمر قراءة غير تلك القراءة. فقال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم هكذا أنزلت، ثم قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: إن هذا القرآن أنزل على سبعة أحرف». فإن عمر و هشام كان كلاهما من قریش، فلم يكن حينئذ ما يوجب اختلافهما في القراءة، و يضاف إلى جميع ذلك أن حمل الأحرف على اللغات قول بغير علم، و تحکم من

ایشان در ادامه، به روایتی از عثمان بن عفان استناد می‌نمایند، در این روایت، عثمان نزول قرآن به لسان قریش را به عنوان دلیل ذکر کرده است.

همچنین، روایتی از اختلاف قرائت میان عمر و هشام بن حکیم در سوره فرقان نقل شده است. در این واقعه، هشام آیه‌ای از سوره فرقان را به قرائتی قرائت نمود و پیامبر (صلی الله علیه وآله) آن را تأیید فرمودند: «هكذا انزلت». عمر نیز همان آیه را به قرائتی دیگر قرائت کرد و پیامبر (صلی الله علیه وآله) آن را نیز تأیید فرمودند: «هكذا انزلت». سپس پیامبر (صلی الله علیه وآله) در بیان علت این دوگانگی فرمودند: «إن هذا القرآن انزل على سبعة أحرف».

اشکالی که آیت الله خویی (قدس سره) در اینجا مطرح می‌فرماید این است که چگونه ممکن است هم عمر و هم هشام بن حکیم که هر دو از قریش بوده‌اند، دو قرائت متفاوت داشته باشند؟ در نهایت، ایشان این اشکال را مطرح می‌نمایند که حمل کلمه «أحرف» بر لغات یا لهجه‌ها، دلیل موجهی ندارد.

3. عدم انحصار لغات قرآن در هفت لغت

اشکال سومی که ایشان مطرح می‌فرمایند این است که در تبیین مراد از حمل «أحرف» بر لغات، این پرسش مطرح می‌شود که منظور قائلین به این نظر چیست؟ اگر منظور این باشد که قرآن مشتمل بر لغاتی غیر از لغت قریش است که در آن زمان در میان قریش رایج نبوده، این معنا با تسهیل مورد نظر در نزول قرآن برای امت سازگار نیست. بلکه، این دیدگاه خلاف واقع نیز هست، زیرا از نظر تاریخی، لغت قرآن بر تمامی لغات عربی سیطره داشته است. به این معنا که اگر تمامی لغات عربی بخوانند فصیح‌ترین شکل خود را در یک لغت جمع کنند، آن لغت، لغت قریش خواهد بود. بنابراین، لغت قریش به نوعی معیار فصاحت لغات عرب محسوب می‌شده است و پذیرش این دیدگاه که قرآن حاوی لغات دیگری غیر از لغت قریش بوده است، موجه نمی‌نماید.

ان القائلين بهذا القول إن أرادوا أن القرآن اشتمل على لغات أخرى، كانت لغة قریش خالية منها، فهذا المعنى خلاف التسهيل على الأمة، الذي هو الحكمة في نزول القرآن على سبعة أحرف، على ما نطقت الروايات بذلك، بل هو خلاف الواقع، فإن لغة قریش هي المهيمنة على سائر لغات العرب، وقد جمعت من هذه اللغات ما هو أفصحها، و لذلك استحقت أن توزن بها العربية، و أن يرجع إليها في قواعدها.

و إن أرادوا أن القرآن مشتمل على لغات أخرى و لكنها تتحد مع لغة قریش، فلا وجه للحصر بلغات سبع، فإن في القرآن ما يقرب من خمسين لغة. فعن أبي بكر الواسطي: في القرآن من اللغات خمسون لغة، و هي لغات قریش، و هذيل، و كنانة، و خثعم، و الخزرج، و أشعر، و نمير [6]

به علاوه، اگر منظور قائلین به این دیدگاه این باشد که قرآن با لغات دیگر متحد است و آن لغات دیگر نیز با لغت قریش همبستگی دارند، دلیلی برای انحصار لغات در عدد هفت وجود ندارد. زیرا در قرآن مواردی یافت می‌شود که می‌توان آن را با حدود پنجاه لغت قرائت نمود. حتی گاهی کلماتی با ریشه غیر عربی، مانند عبری، در قرآن وجود دارد. چنانکه ایشان می‌فرمایند: «فإن في القرآن ما يقرأ من خمسين لغة». گاهی کلماتی از خارج از زبان عربی وارد این زبان شده و در میان قریش و سایر قبایل عرب نیز رایج نبوده است. نقل می‌کنند که ابوبکر واسطی گفته است: «في القرآن من اللغات خمسون لغة». این «خمسون لغة» به این معناست که گاهی برخی از آنها غیر عربی بوده و از زبان‌های دیگر وارد شده‌اند.

احتمال پنجم در معنای «سبعة احرف»

آیت الله خویی احتمال پنجم را این‌گونه مطرح می‌فرمایند که منظور از «أحرف سبعة»، لغات قبیله مضر است؛ یعنی به طور خاص قبیله مضر که خود دارای لغات مختلف و متعددی از جمله قریش، اسد، کنانه، هذیل، تمیم، ذبه و قیس بوده است. ایشان می‌فرمایند اشکالاتی که در وجه قبلی مطرح شد، در اینجا نیز جاری است.

احتمال ششم در معنای «سبعة احرف»

معنای ششم در تبیین مفهوم «أحرف سبعة»، ناظر به اختلاف در معنا، ابواب، یا لغت نیست. بلکه، این احتمال بر آن است که مراد، اختلاف در قرائات است. چنانکه مشاهده می‌شود، قُرَاء اهل سنت در قرائت قرآن کریم، گاهی «وَجَاءَ رَبُّكَ» را «وَجِءَ رَبُّكَ» قرائت می‌کنند. همچنین، در مواردی دیده شده است که برخی از ائمه جماعت ایشان، کلمه «موسی» را به صورت «موسی» تلفظ می‌نمایند. این گونه اختلافات حتی در فقه نیز مطرح است؛ به عنوان نمونه، برخی از قُرَاء مصری، «وَلَا الضَّالِّينَ» را به شکل «وَلَا الدَّالِّينَ» قرائت می‌کنند. برخی از قبایل، حرف «قاف» را «کاف» تلفظ می‌کنند؛ به عنوان مثال، «قال کذا» را «قال کذا» ادا می‌کنند. برخی از علمای اهل سنت بر آنند که با بررسی وجوه اختلاف در قرائت، سبعة احرف را حمل بر اختلاف در قرائات کنند.

6. الاختلاف في القراءات:

إن الأحرف السبعة هي وجوه الاختلاف في القراءات. قال بعضهم: إني تدبّرت وجوه الاختلاف في القراءة فوجدتها سبعة.

فمنها: ما تتغير حركته و لا يزول معناه و لا صورته مثل: هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ بضمّ أ طهر و فتحه.
و منها: ما تتغير صورته و يتغير معناه بالإعراب مثل: رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا بصيغة الأمر و الماضي.
و منها: ما تبقى صورته و يتغير معناه باختلاف الحروف مثل: «كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ» و «كَالصُّوفِ الْمَنْفُوشِ».
و منها: ما تتغير صورته و معناه مثل: «و طَلَحَ مَنْضُودٌ» و «طَلَعَ مَنْضُودٌ».
و منها: بالتقديم و التأخير مثل: «و جاءت سكرة الموت بالحق»، و «جاءت سكرة الحق بالموت».
و منها: بالزيادة و النقصان: «تسع و تسعون نعجة أنثى». و «أما الغلام فكان كافراً و كان أبواه مؤمنين». «فإن الله من بعد إكراههنّ لهنّ غفور رحيم». [7]

آیت الله خویی (قدس سره) در اینجا به پنج مورد از اختلاف در قرائات اشاره می‌فرمایند:

- تغییر در حرکت حرف بدون تغییر در معنا و صورت کلمه؛ مانند قرائت دوگانه «أَطْهَرُ» و «أَطْهَرُ» در آیه مربوط به حضرت لوط (علیه السلام) که برخی آن را به فتح و برخی به ضم خوانده‌اند.
- تغییر در معنای کلمه با تغییر حرف، بدون تغییر در صورت آن؛ مانند قرائت «كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ» و «كَالصُّوفِ الْمَنْفُوشِ».
- تغییر در صورت و معنای کلمه؛ مانند قرائت «طَلَحَ» و «طَلَعَ» در آیه 29 سورة واقعه.
- تقدیم و تأخیر در قرائت؛ مانند آیه 19 سورة قاف که به دو صورت «وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ» و «وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْحَقِّ بِالْمَوْتِ» قرائت شده است.
- زیاده و نقصان در قرائت؛ مانند آیه 23 سورة ص که در برخی قرائت‌ها کلمه «أنثى» اضافه شده است، یا آیه 80 سورة كهف که به دو صورت «وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ» و «فكان كافراً و كان أبواه مؤمنين» قرائت شده است.

آیت الله خویی (قدس سره) در نقد این دیدگاه می‌فرمایند که این قول، فاقد دلیل است و مخاطبان روایات «سبعة أحرف» نیز با این نوع اختلافات آشنایی نداشته‌اند. به عبارت دیگر، متبادر به ذهن ایشان از روایات مذکور، مواردی همچون جایگزینی «علیم» و «حکیم» یا عدم خلط آیات رحمت و عذاب بوده است، نه تغییرات ظریفی که در اثر اختلاف حرکات و حروف پدید می‌آید.

پاورقی

- [1] خوئی، ابوالقاسم، «البيان في تفسير القرآن: المدخل، فاتحة الكتاب»، ص 185.
- [2] همان، ص 185.
- [3] و أخرج عن عمرو بن عثمان العثماني، بإسناده، عن المقبري، عن أبي هريرة أنه قال: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم: إن هذا القرآن انزل على سبعة أحرف، فاقرءوا و لا حرج، و لكن لا تختموا ذكر رحمة بعذاب، و لا ذكر عذاب برحمة». (همان، ص 175).
- [4] و أخرج عن عبيد بن أسباط، بإسناده، عن أبي سلمة، عن أبي هريرة. قال: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم: «انزل القرآن على سبعة أحرف. عليم. حكيم. غفور. رحيم». (همان).
- [5] «البيان في تفسير القرآن: المدخل، فاتحة الكتاب»، ص 185.
- [6] همان، ص 186.
- [7] همان، ص 187.

منابع

به روزرسانی خودکار استناد غیرفعال است. برای مشاهده کتابنامه، روی بازسازی در نوار ابزار پژوهیار کلیک کنید.